فصل پنجم
هنر و ادب
هرز ملک

دیشب من سرزم نشان کردن بودم که پدرم گفت: «سوم دوست دارم فرزند همزمان باش، یک هرز ملک خوب.»

سن با خوش حال گفت: «بتسم سی بیای این که هژمون باشم، سی می‌گرم نشان کردن یک خال خوب.»

44
پدرگفت: «دشمن هر کاری که بداند و فکر آن کرد، هز است. مثل اون گزینه متقاضی که می‌گذارد و با گل به‌اراده نیابند. هز خست. این باعث خستگی می‌شود. هز است، باید پرای این که بتوانی بگوی علی خوب‌بگیری، باید هزمند باشی.»

فزردم. هزمند باید خوب کرد. با دقت به همد، چه گاه کند و صبر و حوصله داشت باشد تا در کارهاش موفق شود.
درست، نادرست

1- سفالگر با گل چیزهای زیبا می‌سازد.
2- عکاس با دوربین عکس می‌گیرد.
3- بدرم گفت: «فقط نقاش‌ها هنرمندند.»

وارژه‌سازی

آهنگ
موسیقی دان

فلم مو
رنگ

سینما
ورزش

دوربین
عکاس

بازیگر
پرداخت

فیلم

نقش نخ

سفالگر
چرخ

شدن خواهیم نشیند.
از بدرم پرسیدم.
علی عکاس خواهد شد.

حالات تو بگو

من می‌آم.
او رفت.
برو ای نشست.
او از بدرش می‌پریست.

پیداکن و بگو

۱- کلمه‌هایی که با «گر» ساخته شده‌اند.
۲- کلمه‌هایی که در آنها «ه» به کار رفته است.

بازی و نمایش

یکی از هنرهایی که در درس آمده است، به دلخواه انتخاب کرده، به صورت نمایش اجرا کنید.
من هزمندم
بلدم شعر کوچه، بلدم قد خوانم
بلدم خطیت را به سلامی بخانم
بلدم لاند بسازم بهم بیش کوچه، بلدم شاخ‌گی را بهم همی بیاد.
بلدم پاک و مرتب، نزن شانه‌مویم، بلدم آینده‌نور، بلدم راست کوچه،
بلدم روی لپتو گلی لجند کردم، بلدم سرد سردرنگی هم‌رادرست بدارم.

—علی خداوند
حکایت

کودک زیرک

یکی از دانشمندان می‌گذید: روزی در اتاق خود مشغول کتاب خواندن بودم. شنیدم در می‌زنیم: رفتم و در را باید کردم، بچه همسایه بود که آتش می‌خواست، آتشدان را به ات تا نشان دادم و گفتم: این آتش، آن‌جا چگونه می‌بربه؟ تو که طرفی نداری؟ اندکی صبر کن تا طرفی بیاورم، آن‌که کودک، با احترام گفت: «رضا به زحمت شما نیستم!» تزدبی آتشدان رفت، ابتدا کمی خاکستر سرد برداشت و سپس مقداری آتش روی خاکستر گذشت آنگاه رو به من کرد و گفت: «این طوره!» و با لبی خندان خدا حافظی کرد و رفت، من به هوس آن کودک آفرین گفتم.

* چرا دانشمند به هوس کودک آفرین گفت؟
درس یازدهم

گوش کن و بگو

درست، نادرست

واژه‌سازی
به این طریق، اعضای کلاسی روی زندگی و نویسنده، می‌توانند بهترین تجربیات حیوانات و جانوران را برای کودکان به دست آورند. شهرت این نشانه‌ها نشان‌دهنده حل سختی‌های روزانه کلاسی را می‌باشد.

| نام حیوان | نام سه‌ر | نام دختر | نام پسر | حرف
<table>
<thead>
<tr>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
<th></th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>شتر</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>ب</td>
</tr>
<tr>
<td>گاو</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>ب</td>
</tr>
<tr>
<td>خرگوش</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>ب</td>
</tr>
<tr>
<td>گربه</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>ب</td>
</tr>
<tr>
<td>نهنگ</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>ب</td>
</tr>
<tr>
<td>نهنگ</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>بز</td>
<td>ب</td>
</tr>
</tbody>
</table>
فردوسي

سال نوزدهم با بهار. ساده و خواهرم به نیارست امام رضا (ع) دادم بهم.
پدر گفت: «در نزدیک مشهد، شهر قدیم توس، آرامگاه فردوسی، شاعر
بزرگ ایران، قردار دارد. خوب است برویم و آن چا را هم ببینم.»
چند روز بعد، به توس رفیم. جایی مشهد تا شهر توس نیاز
نود. وقتی به آرامگاه فردوسی رسیدم، جمعیت زیادی را در آن جا
دیدم. یک نفر راهنمای بزرگ می‌گفت کرد. ام گفت: «فردوسی،
سی سال زمین کشیدنی تا شاه‌نامه را نوشت.
بی‌رخ برم در این سال که گذشته کردم، بهتر پارتی
شاهنامه کتاب با ارزشی است که در آن داستان‌های نیاید، شاد،
ایران و بدلان آن می‌خوانیم. رسمی، بزرگ ترین بدلان داستان‌های
شاهنامه است. فردوسی این داستان‌ها را جمع‌آوری کرد و نوشته، برای
بی‌شهری آورد تا نبان قاضی راک ما امردار با آن حرف گذم. نه گذ
داده.»
پل اکنون از نظر کاهی یافته کر از باد و باران، نیابگردند
بناهای آباد گرد خراب باران و از ناش آکتاب

راهنما با خواندن این شعر از شاهنامه با ما خداانفری گرد. همگام برگشت از توس، پیدا کر داد
بعضی از داستان های شاهنامه دی یازم نهاد.
درست، نادرست
۱- آرامگاه فردوسي در شهر مشهد قرار دارد.
۲- همه داستان های شاهنامه به شعر است.
۳- فردوسی جهل سال زحمت کشیدند تا کتاب شاهنامه را نوشت.

گوش کن و بگو
۱- شاهنامه فردوسی درباره چیست؟
۲- یزگ ترین پهلوان داستان های شاهنامه کیست؟

واژه سازی
فردوسی، شاعر یزگ ایران است.
فردوسی از بعضی شاعران زمان خود، یزگ تر است.
فردوسی یکی از یزگ ترین شاعران ایران است.
شهر مشهد یزگ است.
شهر مشهد از توس، یزگ تر است.
شهر مشهد یکی از یزگ ترین شهرهای ایران است.

حالا تو بگو
زیبا
زیباتر
زیباترین
بلند
نیچه
دور
داستان
الن

سال گذشته با بدر و مادرم به مشهد رفته بودم. پارسال با بدر و مادرم به مشهد رفته بودم. یک سال با بدر و مادرم به مشهد رفته بودم. ماه گذشته با بدر و مادرم به مشهد رفته بودم.

حالا تو بگو

من پارسال در مسابقه علمی مدرسه، نفر اول شدم.

-----------------------------

پیدا کن و بگو

۱- اسم هایی که در درس آمده است.
۲- کلمه هایی که در آنها حرف "ش" به کار رفته است.

فکر کن و بگو

۱- منظور فردوسی از جمله "به افکندم از نظم، کاخی بلند" چه بود؟
۲- به جز فردوسی چه شاعران دیگری را می شناسی؟

کتاب خوانی

۱- نام کتابی که هفته ی پیش خواندی، چه بود؟
۲- اگر تو نویسنده ی آن کتاب بودی آن را چگونه تمام می کردی؟
یک کلاگ، چهل کلاگ

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود. جوجه کلاگی بود که هنوز برخورد را خوب باد نگرفته بود. یک روز مادرش، یعنی هنیه کلاگ، در دنیا با یک گل به دنیا آمد. حکایتی از رفت و درخت نشسته است.

بعد، از شاخه‌های درخت، به روی زمین برده. سپس دوباره جست و روز دوباره درخت نشسته. وقتی دید جست و خیز کردند، آن‌ها به‌خاطر این اتفاق گفتند: چه کنم؟ چه نکن؟

بعد، بالان و رفت به کلاگ دومی و سومی و چهارمی و پنجمی رسید و گفت: چه نشسته‌ای که جوجه یک نه کلاگ توی خارها افتاده!

کلاگ پنجمی بالان دوازده و رفت به کلاگ ششمی و هفتمی و ... دهی رسید و گفت: چه نشسته‌ای که جوجه یک نه کلاگ توی خارها افتاده!

کلاگ دهمی اشکش درآمد. بر زد و رفت به کلاگ یازدهمی و دوازدهمی و ... پنجمی رسید و گفت: چه نشسته‌ای که جوجه یک نه کلاگ توی خارها افتاده!

و نوکش شکسته و زبان لال، حتماً بالاش هم شکسته!

کلاگ پنجمی در باله را تونی برای به کلاگ دومی و سومی و چهارمی و پنجمی و ... نشسته رسید و گفت: چه نشسته‌ای که جوجه یک نه کلاگ توی خارها افتاده!

شکسته و بالاش شکسته و زبان لال، حتماً بالاش هم ریخته!

کلاگ پنجمی، نهمی، فارفاری کرد و بر زد و رفت تا به کلاگ
سیامی، سی و یکمی، سی و دومی و ... چهل‌می
رسید و گفت: «جه نشسته‌اید که جوجه‌ی
ننه کلاع، توی خارها افتاده و نوکش شکسته
و بالش شکسته و برهاش ریخته و زبان لال،
دیگر زنده نیسته!»
کلاع چهل‌می چنان قارقاری کرد که نگو و نبرس! بر زد و رفت و همه‌ی کلاع‌ها را جمع کرد و به دنبال
خودش راه انداخت تا به لاهی‌ی ننه کلاع بروند و به او سرسالانه بدهند.
چهل‌می‌کلاع بر زدند و به سراغ ننه کلاع رفتند اما هنوز به لاهی‌ی او نرسیده بودند که جوجه کلاع را دیدند
توی خارها گیر کردند و ننه کلاع داشت اورا پیرون می‌کشید.
کلاع‌ها، قارقارکان و با تعجب به هم نگاه کردند. کلاع چهل‌می گفت: «این چه جوجه کلاع است! نوکش
شکسته، بالش شکسته، برهاش ریخته، زنده است و توی خارها گیر کرده!»
کلاع پنجمی گفت: «من خیال کردم نوکش شکسته!»
کلاع چهل‌می گفت: «من خیال کردم بالش شکسته!»
کلاع چهل‌می گفت: «من خیال کردم بالش شکسته!»
کلاع چهل‌می گفت: «من خیال کردم بالش شکسته!»
آن وقت هر چهل کلاع به ننه کلاع کمک کردند که جوجه‌اش را از توی خارها پیرون پکنند. بعد هم به هم
قول دادند درباره‌ای آن چیزی که آگاهی ندارند خرفي نزنند، تا خبرهای «یک کلاع، چهل کلاع» نشورد.

درک و دریافت

۱- وقتی جوجه کلاع حرف مادرش را گوش نکرد، چه شد؟
۲- یک کلاع، چهل کلاع» یعنی چه؟